

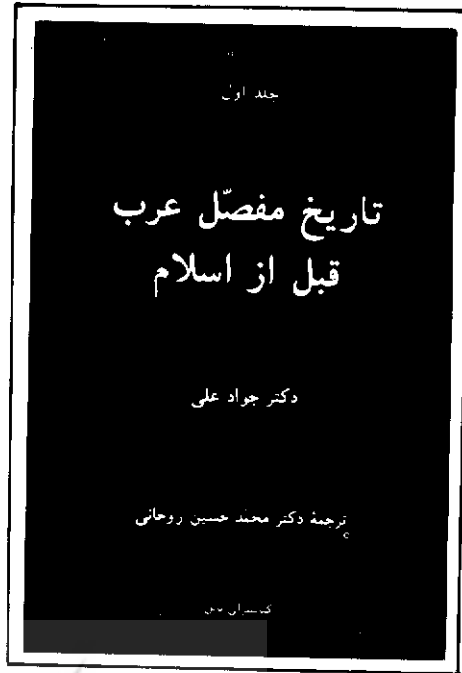
غیر عربی، تقریباً از تمام کتابها و مقاله‌های مهم خاورشناسان در نگارش اثر بزرگ خود سود جسته است.<sup>۱</sup> اوداده‌ها و دیدگاههای گوناگون را در هر موضوع بازگو می‌کند و از ارزیابی و نقادی دریغ نمی‌ورزد، اما هیچگاه به داوریهای شتابزده نمی‌پردازد و هیچ گرایش ویژه‌ای نگاهش را تار نمی‌کند؛ و این بیگمان یکی از علل مهم آوازه و اعتبار علمی *المفصل* است.

این کتاب برای آنان که بخواهند تاریخ عرب پیش از اسلام را به گونه‌ای تخصصی مطالعه کنند نمونه خوبی از یک پژوهش تاریخی فراگیر و چگونگی کار با داده‌های خام در چارچوب روشی علمی به دست می‌دهد. این کتاب درباره همه دولت‌ها و پادشاهیهای شبه‌جزیره عرب تا پیش از اسلام، و روابط عربها با ایران و یونان و روم و حبشه و هند، همچنین سازمان جامعه عربی، انسب قبایل، زندگی روزمره، جنگها، عادات، اساطیر، ادیان، هنرها، صنایع، علوم، تقویمها و تاریخها، خط و زبان، نثر و خطابه، شعر و شاعران، نیز سازمان اقتصادی، کشاورزی، تجارت، دریانوردی، راهها، بازارها و انواع مالیات و دهها موضوع فرعی دیگر به بحث پرداخته است.

اما اهمیت *المفصل* تنها به لحاظ جنبه تاریخی آن نیست. کافی است اشاره کنیم که این کتاب از رهگذر بررسی نهادهای اجتماعی و آیینهای دینی عربهای پیش از اسلام زمینه شناخت زرفتری از مفاهیم قرآن و سازهای دین اسلام را فراهم می‌سازد. بنابراین، ترجمه *المفصل* کاری است بایسته و ستودنی. اما چنین کاری به توشه علمی فراخورد کتاب و دقت و امانتداری بسیار نیازمند است که متأسفانه در ترجمه فارسی آقای دکتر محمدحسین روحانی به چشم نمی‌خورد.

نگارنده نخست از سر کنجکاوی چند صفحه از ترجمه فارسی را با متن عربی مقابله کرد و آنگاه به ضرورت نقد این ترجمه باور آورد. این بود که در نخستین گام، پنجاه صفحه آغازین متن عربی را واژه به واژه با ترجمه فارسی آن برابر نهاد و سنجید. یادداشتهایی که از این رهگذر فراهم آمد بسیار بیش از انتظاروی بود. در واقع، شمار غلطها و خطاهای خرد و کلان این ترجمه چندان است که بازگویی همه آنها مجلس نقد را به درازا می‌کشاند. از این رو، نگارنده ناگزیر به گزارش بخشی از یادداشتهای خود بسنده می‌کند. با اینهمه، برای آنکه خواننده تصور روشنتری از چند و چون خطاهایی که به ترجمه پنجاه صفحه نخست این کتاب راه یافته است داشته باشد، در این باره آماری به دست خواهد داد.

(۱) تعبیرات و اصطلاحات. با شگفتی تمام باید گفت که حتی ترجمه عنوانهای فصول کتاب نیز از خطای بی نصیب نمانده است.



نگاهی به

## ترجمه تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام

کاظم برگ نیسی

تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام. نوشته دکتر جواد علی. ترجمه دکتر محمدحسین روحانی. جلد اول، کتابسرای بابل، ۱۳۶۷، ۴۷۴ ص

اثر ده‌جلدی *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، نوشته دکتر جواد علی، برجسته‌ترین و گسترده‌ترین کاری است که تا به امروز درباره تاریخ عرب پیش از اسلام انجام گرفته است. گستردگی دامنه پژوهش، مآخذ فراوان، دقت و صلاحیت علمی جواد علی، این کتاب را به اثری معتبر و در نوع خود بیمانند بدل کرده است، تا جایی که امروزه هیچ پژوهشگر غربی یا شرقی که به تاریخ کهن شبه‌جزیره عرب و زمینه تاریخی پیدایش اسلام به تحقیق دست می‌یازد خود را از این کتاب بی‌نیاز نمی‌تواند دید. می‌توان گفت که جواد علی، گذشته از مآخذ و اسناد کهن عربی و

در مثل، عنوان نخستین فصل «تحدید لفظة العرب» (تعریف واژه عرب) به صورت «تعیین کردن واژه عرب» ترجمه شده است. «تعیین تقریبی» (ص ۳۵) نیز در ترجمه «تحدید» آمده است، و روشن نیست که چرا عنوان فصل پنجم «طبیعة جزیرة العرب و ثرواتها و سكانها» به صورت «طبیعت جزیره العرب و ثروت‌های آن مردمان» در آمده است. عنوان‌های آخرین بخش فصل ششم (العقلیة السامیة) و فصل هفتم (طبیعة العقلیة السامیة) بترتیب «روان‌شناسی، خرد و اندیشه سامیان» و «روان‌شناسی، خرد و اندیشه عرب» ترجمه شده است. عربها «العقلیه» را معادل Mentality به کار می‌برند که بی‌گمان «روان‌شناسی» را نمی‌توان برگردان مقبول فارسی آن شمرد. دو عنوان یاد شده را می‌توان به «ذهنیت سامی» و «ویژگی ذهنیت عربی» برگرداند. جالب اینجاست که مترجم محترم گاه تعبیر «تفکر» (ص ۴۳) را در برابر «العقلیة» به کار برده‌اند که باز پذیرفتنی‌تر است.

در پیشگفتار نویسنده (ص ۱۶) آمده است: «عرب را مرکبی کاستی آور نیست که دیگرانی را که همبستگی‌شان [در واقع «همزادیشان»] اثبات نشده است به صرف اینکه تمدن و فرهنگی داشته‌اند به ایشان پیوست کنیم». نگارنده نمی‌داند خواننده فارسی زبان از «مرکب کاستی آور» چه می‌فهمد؟ عبارت عربی چنین است «فلیس فی العرب مرکب نقص حتی نضیف الیهم من لم یشب انهم منهم...» (ص ۸) و اصطلاح «مُرکب نقص» به معنای «عقدۀ حقارت» است نه «مرکب کاستی آور».

خطاها در این سطح به هیچ روی اندک نیستند. به مثل، اصطلاح «عادیات» (آثار باستانی) بارها (از جمله در ص ۱۷ و ۱۸) به «سنگ نبشته‌ها» برگردانده شده است.

در ص ۱۹، آنجا که جوادعلی از استادش محمد بهجت‌الاثری سپاسگزاری می‌کند، می‌خوانیم: «او برای من و همانندان من از پژوهشگران و نویسندگان که در پی بررسی میراث عربی و اسلامی و نویسندگی درباره آن هستند همواره يك راهنما، توجیه‌گر [بخوانید: هدایت‌کننده] و تشویق‌کننده بوده است و هست و این از روزگاری است که من دوره آماده‌سازی مرکزی را در بغداد می‌گذراندم و شاگردی او می‌کردم». اگر خواننده از کیفیت جمله‌بندی هم غافل بماند در بند عبارت «دوره آماده‌سازی مرکزی» می‌ماند. نگارنده ناچار است خواننده را از دردسر تفاوت‌های نظام آموزشی قدیم و جدید عراق و اصطلاحهای Central School و Consolidated School معاف داشته بگوید تعبیر عربی «الاعدادیه‌المركزیه» را باید در اینجا «مدرسه متوسطه» ترجمه کرد نه «دوره آماده‌سازی مرکزی».

واژه «موقف» که یکی از کاربردهایش در زبان عربی معادل Attitude است به «جایگاه» ترجمه شده است، مانند «درباره»

دارندگان این زبان چه جایگاهی را باید برگزید و آیامی توان اینها را عرب شمرد یا نه؟» (ص ۴۱)؛ یا «باران پیامبر این واژه [واژه جاهلیت] را درباره دوران زندگی خود پیش از اسلام به کار می‌برده‌اند. اینان از پیامبر درباره احکام آن دوره، جایگاه‌شان نسبت به آن و پیمان‌هاشان که در آن روزگار بسته‌اند، پرسش می‌کرده‌اند و پیامبر برخی از آنها را درست می‌شمرد و از برخی دیگر پیشگیری می‌کرده است» (ص ۴۹). از این بگذریم که پیامبر (ص) چگونه از پیمان‌هایی که در دوران جاهلیت بسته شده «پیشگیری» می‌کرده‌اند و به Attitude بپردازیم. در زبان فارسی برای این واژه نزدیک به بیست معادل به کار رفته است (طرز برخورد، نگرش، برخورد، باز خورد، رویه، مشی، طرز رفتار، شیوه نگرش، ایستار...<sup>۲</sup>)؛ اما گویی که باید «جایگاه» را نیز بر این فهرست دراز افزود!

از همین گونه است ترجمه «المعاملة» (رفتار) به «دادوستد»: «در این آیه مقصود فرمان‌های آیین‌های جاهلی [یعنی احکام آیین یا راه و رسم جاهلیت] و گمراهی و ستمکاری در داوری و جدایی میان مردم در پایگاه و دادوستد است» (ص ۴۷ و ۴۸)، به جای مثلا «تبعیض قایل شدن یا فرق گذاشتن میان مردم از نظر منزلت و رفتار».

مترجم محترم ظاهراً، گذشته از ترجمه، رنج پیراستاری را بر «وجود نازنین خود» (پیشگفتار مترجم، ص ۱۲) هموار کرده‌اند و بارها (بیش از ۲۵ بار) کلمه‌ای و عبارتی و گهگاه چند سطری را در ترجمه از قلم انداخته و بدین سان خواننده را از زحمت خواندن و دریافتن بسیاری نکته‌ها رها کرده‌اند. اما در تمام این پنجاه صفحه تنها چند بار واژه‌هایی را بر متن اصلی افزوده‌اند و اغلب با این کار فاجعه‌ای آفریده‌اند

در ص ۳۵، هنگامی که از قدمت کاربرد واژه «ساراسن» درباره عربها سخن به میان می‌آید، می‌خوانیم: «دیرترین [یعنی قدیمی‌ترین] تاریخ‌نگاری که آن را به کار برده، دیوسکوریدس است که در سده نخست میلادی می‌زیسته است». نگارنده باید اعتراف کند که به اینجا که رسید داشت مؤلف از همه‌جا بیخبر را

حاشیه:

(۱) به نظر می‌رسد که دکتر جوادعلی کمتر به نوشته‌های خاورشناسان روس نگریسته باشد. در دهه اخیر مرحوم صلاح‌الدین عثمان هاشم دویزه‌ش قابل توجه در همین زمینه از روسی به عربی برگرداند: اولی از بیگولوسکایا به نام العرب علی حدود بیزنطه و ایران، من القرن الرابع الى القرن السادس الميلادی (کویت، ۱۹۸۵)، دومی از کوبیشانوف به نام الشمال الشرقي الافريقي فی العصور الوسیطه المیکره و علاقته بالجزیره العربیه (عمان، ۱۹۸۸). همچنین از جمله متخصصان عرب که آثار مهم خود را پس از چاپ المفصل نوشته‌اند باید از عرفان شهید نام برد.

(۲) نک. فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی.

گردد» (ص ۱۷). مترجم محترم عبارت عربی را درست برعکس فهمیده‌اند، اما آیا نمی‌بایست از خود می‌پرسیدند که مگر اصطلاح سامی و سامیت، تا به امروز، بر همه پژوهشها مسلط نبوده است؟ عبارت عربی چنین است: (وان الزمان قدحان لاستبدال مصطلح «عربی» و «عربیة» بـ «سامی» و «سامیة») و یعنی «هنگام آن رسیده است که اصطلاح عربی و عربیت جایگزین سامی و سامیت شود».

باز بخوانید: «استرابو به پیچیدگی این واژه [واژه ارمی] و معنی آن اشاره کرده و گفته است: دانسته نیست که آیا مقصود از اهل تروگلودیتا غارنشینان است یا اعراب» (ص ۳۰). و ترجمه درست متن چنین است: «... آیا مراد از آن مردم تروگلودیتا (غارنشینان) هستند یا عربها؟».

نمونه دیگر: «برخی از دانشمندان درباره مردم دوران میان زادن پیامبر و انگیزته شدن او واژه اهل فترت را به کار برده‌اند» (ص ۴۹). اما متن عربی (ص ۴۲) می‌گوید: «برخی از دانشمندان مردمی را که در فاصله میلاد [مسیح] و بعثت پیامبر [اسلام] می‌زیستند اهل فترت خوانده‌اند».

و باز: «متن دیگر از آن ایرهه جانشین پادشاه حبشه (عزلی) بریمن است که ۱۳۶ خط [یعنی سطر] است و تاریخ آن به سال ۶۵۸ حمیری یا ۵۴۳ میلادی بازمی‌گردد. این متن به زبان و خط حمیری پیش پا افتاده‌ای [بخوانید: به زبان حمیری بد و سستی] نگاشته شده و تاریخ ۵۵۴ میلادی را دارد» (ص ۵۳). شگفتا! چگونه متنی که تاریخش ۵۴۳ میلادی است تاریخ ۵۵۴ میلادی را تواند داشت! و خواننده باریک بین نیازی به متن عربی ندارد تا دریابد که مترجم محترم دو سنگ نبشته را یکی کرده‌اند.

در صفحه بعد می‌خوانیم: «ملاحظه می‌شود که ورخ و تورخ به معنای ارخ و تاریخ به کار رفته و این چیزی است که عربی کنونی نیز آن را تأیید می‌کند» (ص ۵۴). اما جوادعلی نوشته است: «ملاحظه می‌شود که 'ورخ' و 'تورخ' مانند 'ارخ' و 'تاریخ'، به کاربرد قبیلۀ تمیم نزدیک است، زیرا این قبیلۀ می‌گوید: 'ورخت الکتاب توریخا'، یعنی 'ارخت الکتاب تاریخا'» (ص ۴۷). آنچه در این بخش بر شمرده شد تنها پاره‌ای از خطاها را در بر می‌گیرد. ارائه همه مسامحه‌ها و نارساییها و ناهنجاریها در این فرصت مناسب به نظر نمی‌رسد. با اینهمه، نگارنده نمی‌تواند از ذکر نمونه زیر خودداری نماید.

«شاید نخستین و تنها متنی که در آن واژه عرب بر همه این مردم از شهرنشین و بیابانگرد اطلاق گشته و زبان ایشان به نام زبان عربی خوانده شده است، قرآن باشد. مولر بر این پندار است که قرآن این نام را ویژه این «قوم» گردانیده است. مولر در این شک روا می‌دارد که این واژه در شعر جاهلی، مانند شعر

به بیسوادی متهم می‌کرد که نگاهش به متن عربی افتاد و دریافت که واژه «تاریخ نگار» را مترجم محترم افزوده‌اند، و بدین سان دیوسکوریدس، طبیب و داروشناس و گیاه‌شناس معروف یونانی را که کتاب «الحشائش و النباتات» وی قرن‌ها مهمترین منبع دانشمندان داروشناس مسلمان بود، «تاریخ نگار» شناسانده‌اند. و اما عبارت جوادعلی چنین است: «... و اقدام من ذکرها هو دیوسقوریدس Dioscurides of Anazarbos الذي عاش في القرن الاول للميلاد» (ص ۲۷).

در ص ۲۹ متن عربی آمده است: «ما زال اهل العراق يطلقون لفظة (شروك) و (شروكية) على جماعة من العرب هم من سكان (لواء العمارة) و (الاهوار في الغالب)». این بار مترجم محترم «اهوار» را «اهواز» پنداشته‌اند و برای آنکه جای هیچ‌گونه تردیدی برای هیچ‌کس نماند دو واژه «استان» و «ایران» را نیز از پیش خود افزوده‌اند، به این صورت: «از سوی دیگر، عراقیان هم اکنون واژه شروك و شروكة [بخوانید: شروگ و شروگیه یا شروگی‌ها] را درباره گروهی از عرب‌های استان عماره و استان اهواز (ایران) به کار می‌برند» (ص ۳۷).

نگارنده نمی‌پرسد که «اهواز» از کی «استان» شده است اما این «اهوار» جمع «هور» است یعنی ماندابها یا دریاچه‌هایی که در جنوب شرقی عراق و جنوب غربی ایران در استان خوزستان فراوان یافت می‌شود<sup>۲</sup>، از جمله «هور الحویزه» که نامش برای خوانندگان آشناست.

شمار خطاهای مربوط به واژه‌ها و اصطلاحها، بی‌گزاره‌گویی، به سه برابر آنچه بازگو شد می‌رسد، اما اکنون باید به بررسی گونه‌ای دیگر از خطاها پرداخت.

۲) جمله‌ها. در ترجمه جمله‌ها و عبارتها نیز غلطهای بسیاری هست که نمونه‌هایی از آنها به این شرح است:

عبارت «ولولا اعتقاده ان في التردد او الاحجام سلبية لاتنفع بل ان فيها ضررا...» (ص ۶) چنین ترجمه شده است «و اگر بر این باور نبود که خودداری از یادآوری یا تاختن بر نویسنده کاری منفی و ناسودمند است و حتی زبان می‌رساند...» (ص ۱۴) و مراد نویسنده دیگرگون شده است. جوادعلی می‌گوید «اگر بر این باور نبود که در دودلی و پرهیز رفتار انفعال گرایانه بیهوده‌ای نهفته است که زیانبار نیز تواند بود» دست به نوشتن این کتاب نمی‌زد. و باید خاطر نشان کرد که واژه «سلبیة» در عبارت عربی به معنای Passivism به کار رفته است نه Negativity یا Negativism.

گاه خطاهایی به ترجمه راه یافته است که برای پیشگیری از برخی از آنها تنها جوی دقت بس می‌بود، بخوانید: «اینک هنگام آن رسیده است که اصطلاح عرب و عربیت بدل به سامی و سامیت

امروالقیس، و اخبار تدوین شده از زبان جاهلیان در کتاب‌های ادبی، به سان نام ویژهٔ يك قوم به کار رفته باشد. ولی مولر خود این پرسش را به میان می‌کشد که چگونه می‌توان گفت قرآن قومی را به این نام و با این معنی خوانده است بی‌آنکه این کاربرد در نزد آنها پیشینه‌ای داشته باشد؟ رای من بر این است که آیه‌های قرآن به گونه‌ای آشکار دلالت بر درک روشن این مردم از این واژه دارند...» (ص ۳۲ و ۳۳). نگارنده از خرده‌گیری بر ترجمه چشم می‌پوشد تا توجه خواننده را به نیمهٔ دوم پارهٔ منقول جلب کند. متأسفانه متن اصلی در ترجمه دستکاری شده است و این دستکاری به گونه‌ای است که توجیهی را بر نمی‌تابد. ترجمهٔ دقیق نوشتهٔ جوادعلی چنین است: «قرآن یگانه متنی است که واژهٔ عرب را همچون نام ویژه‌ای برای همهٔ عرب‌ها، چه شهرنشین و چه بادیه‌نشین، به کار برده و زبان آنان را زبان عربی خوانده است. مولر بر آن است که قرآن به این واژه معنایی خاص بخشیده و آن را به صورت نام ویژهٔ قومی که همهٔ عرب‌ها را دربرمی‌گیرد در آورده است. او شك دارد که واژهٔ عرب در شعر جاهلی - مانند نمونه‌ای که در شعری از امرؤالقیس دیده می‌شود یا اخباری که از زبان شخصیت‌های جاهلی در کتاب‌های ادبیات گرد آمده - به عنوان نام ویژهٔ يك قوم به کار رفته باشد. اما این نظر مولر، نظری است سست و بی‌دلیل، آخر چگونه می‌توان پذیرفت که قرآن این مفهوم را خطاب به قومی به کار برده باشد که پیشتر از آن آگاهی نداشته‌اند؟ وانگهی آیات قرآن آشکارا نشان می‌دهند که قوم عرب پیش از اسلام این مفهوم را دریافته بودند.» روشن نیست که چرا نقد جوادعلی حذف شده و پرسش وی از زبان مولر بازگو شده، و صدای او تنها در پایان جمله‌های نقل شده به گوش می‌رسد؟

۳) خطاهای ناشی از سره‌نویسی. گونهٔ دیگری از خطاهای ترجمهٔ کنونی از شیفتگی مترجم محترم به سره‌نویسی برخاسته است. از آنجا که این سره‌نویسی در ترجمه به کار رفته است، باید آن را «سره‌گردانی» نامید. اما این «سره‌گردانی» پدیده‌ای است شگفت‌انگیز و نوآیین که نگارنده هنوز نام دقیقی برای آن سراغ ندارد؛ با اینهمه، گمان می‌کند که، به مثل، «سره‌گردانی

تحت اللفظی یا لفظ‌گرایانه» پربیراه نباشد. اکنون باید دید این سره‌گردانی لفظ‌گرایانه چگونه چیزی است. به آغاز کتاب باز می‌گردیم آنجا که جوادعلی از استادش سپاسگزاری می‌کند: «... پیشاپیش سپاس خود را بر این راهنمایی ارزنده آشکار می‌سازم» (ص ۱۳). عبارت عربی چنین است: «... مقدماً الیه شکرى الجزیل علی هذا التوجیه الجمیل» (ص ۵)، یعنی «به پاس این راهنمایی ارزنده سپاس فراوان خود را به وی تقدیم می‌کنم»، بنابراین واژهٔ «پیشاپیش» در اصل نیست (در حقیقت این سپاسگزاری بسیار هم «پس‌پس» است) و واژهٔ «فراوان» نیز در ترجمه افتاده است، اما اکنون تنها به فعل «آشکار می‌سازم» توجه کنید. این سؤال پیش می‌آید که این تعبیر چرا این همه بیجا می‌نماید؟ پیداست که «آشکار می‌سازم» سره شدهٔ تعبیرهای رایجی چون «ابراز می‌دارم» و «اظهار می‌دارم» است که دیگر برای سپاسگزاری و قدردانی «کلیشه» شده‌اند. و از آنجا که مترجم محترم معنی «مقدماً الیه» را «پیشاپیش» پنداشته‌اند، بناچار از پیش خود فعلی برای جمله آورده‌اند و کدام فعل «دم دست‌تر» از «ابراز می‌دارم» و «اظهار می‌دارم»، اما البته سره شدهٔ آن.

عباراتی چون «آنگاه بر نویسنده بود که برای کتاب خود ناشری بیابد که با چاپ آن همسازی نماید» (ص ۱۴) یا «پژوهشگران تاریخ جاهلی، از جهانگردان و دانشمندان توانسته‌اند این تاریخ را تا صدها سال پیش از میلاد مسیح بالا ببرند» (ص ۱۸ و ۱۹) و یا «این واژه [واژهٔ عرب] با این معنی و بدین شکل، اصطلاحی است که به پیش از اسلام باز می‌گردد ولی از نگاه تاریخی به پیش از میلاد بر نمی‌آید و حتی از آغاز اسلام به روزگاری بس دور واپس نمی‌نشیند» یا ترجمهٔ «التقاء» به دیدار «در عبارت «گوش‌هاشان گرچه همه در بسیاری چیزها مشترک‌اند، در بسیاری چیزها اختلاف دارند که از جاهای اشتراک و دیدار بیش است» (ص ۱۶) همه و همه مصادیق نتایج نامطلوب سره‌نویسی شمرده می‌شود.

گاه این سره‌گردانی تحت اللفظی چنان بلایی بر سر متن عربی آورده است که خوانندهٔ فارسی زبان مفهوم جمله را بارمل و اسطرلاب نیز در نمی‌یابد: «ولی اندیشهٔ ایشان از شهرنشینان عرب‌ها هنوز هم بالا نیامده بود و ایشان گمان می‌برده‌اند عرب‌ها همه‌شان بیابانگرد هستند» (ص ۳۰).

گاهی نیز عبارت چنین حالتی پیدا می‌کند: «بیابان پهناوری... که از رود فرات تا مرزهای شام کشش دارد» (ص ۳۰). همچنین

حاشیه:

۳) برای تک‌نگاری درخور توجه دربارهٔ عرب‌های هورنشین جنوب عراق نک. Wilfred Thesiger, *The Marsh Arabs*, Penguin Books, 1976



تعبیرهایی چون «دیرترین تاریخ نگاری...» به جای «قدیمی ترین...» و از این دست بسیار.

این گونه سره نویسی ماهیت پیچیده زبان را نمی شناسد و یا نادیده می گیرد، زیرا آسان گذار و راحت طلب است و درست به همین دلیل به هیچ کار نمی آید.

مترجم محترم در زمینه اعلام و نامهای ویژه نیز شیوه نابهنجار پارسی گردانی خود را دنبال کرده اند، و به مثل «الهلل الخصب» را «نوماه بارور» (ص ۹)، «بحر المیت» را «دریای مرده» (ص ۲۸)، «حصن الغراب» را «دژ کلاغ» (ص ۵۷) و عربهای «عابه» و «مستعربه» را عربهای «اصیل» و «عربی گرفته یا عربی شده» (ص ۸ و ۲۳) ترجمه کرده اند. اما چرا؟ تا جایی که نگارنده می داند مترجم محترم در زمره افراد انگشت شماری از اهل قلم اند که در اختیار چنین شیوه ای اصرار می ورزند.

باید افزود که «الهلل الخصب» ترجمه Fertile Crescent، یعنی نامی است که نخستین بار برستد در سال ۱۹۱۶ به کار برد<sup>۴</sup> تا از سرزمینهای واقع در يك هلال فرضی (از جنوب شرقی مدیترانه تا شمال غربی خلیج فارس) به عنوان يك واحد جغرافیایی در دوران پیش از تاریخ سخن بگوید. بنابراین در اینجا نام انگلیسی اصل است. اگر نام «الهلل الخصب» در تاریخ و زبان عرب اصالت داشت بی گمان هیچ پژوهشگر غربی ترجمه آن را به کار نمی برد. همین سخن را، اما به گونه ای دیگر، درباره Dead Sea یا Salt Sea در عهد عتیق می توان گفت. در نوشته های جغرافیدانان و مورخان مسلمان این دریا به نامهای گوناگونی خوانده شده است<sup>۵</sup> که نامهای وصفی آن همچون «البحیره الميته» یا «البحیره المنتنه» (دریاچه بونک) یا «بحر الملح» همگی ترجمه هستند و اگر این دریا تنها در تاریخ عرب و اسلام ذکر شده بود و یا نام عربی آن اصل بود، باز هیچ پژوهشگر غربی نام آن را ترجمه نمی کرد، و درست به همین دلیل است که به رغم مقاله های فراوانی که در چند دهه اخیر درباره سنگ نبشته «حصن الغراب» نوشته شده حتی يك نمونه نمی توان یافت که ترجمه نام آن به کار رفته باشد. به هر حال، ضرورت حفظ ضبط اعلام امری است بدیهی و توضیح نگارنده ناظر به آن است که برخی ابهامهای احتمالی را بزداید نه آنکه چنین «ضرورتی» را ثابت کند.

اکنون باید پرسید که چرا مترجم محترم، که در پارسی گردانی اعلام و نامهای ویژه یدی طولی از خود نشان داده اند، نامهای پارسی را به همان شکل که عربها به کار می برند رها کرده اند و «احشوریش» (ص ۲۹) را به صورت آشنا و رایج «خشخشاوارشا» درنیاورده اند؟

۴) چند نمونه خطای ویژه. در آخرین بخش این نقد نگارنده

مایل است به بررسی چند نمونه ویژه بپردازد. چنین نمونه هایی، البته در ترجمه المفصل بسیارند و از چارچوب کلی خطاها بیرون نیستند، اما حالت خاصی دارند. در چنین مواردی، خواننده با هیچ واژه دشوار یا نامأنوس روبرو نمی شود، ساختار نحوی نیز بی خلل می نماید؛ با اینهمه، خواننده سردرگم می ماند، با متن ترجمه کلنجار می رود اما چیزی دستگیرش نمی شود، پنداری که «معنای» جمله «هرز» شده است. به شاهد زیر توجه نمایید:

«آنچه را در این زمینه [درباره واژه عرب] گفته اند می توان در واژه نامه های پرآوازه و پیشاپیش اینها در فرهنگ ها و کتاب های ادبی پیدا کرد» (ص ۲۲).

خواننده از خود می پرسد مگر «واژه نامه» همان «فرهنگ» نیست؟ در حقیقت مواردی از این دست برای هر مترجم یکی از اصول کارآمد آسیب شناسی ترجمه و برای هر خواننده یکی از ملاکهای خوب ارزیابی کار مترجم است. در هر صورت، برای فهم عبارت بالا کافی است که، بر پایه متن عربی، به جای «واژه نامه های پرآوازه» «منابع شناخته شده زبان عربی» گذاشت. نمونه دیگر: «برخی از دانشمندان تورات شناس براینند که واژه عرب پس از سستی گرفتن کار اشماعیلیان (اسماعیلیان) و چیرگی اعراب برایشان رایج گشته چندان که در نزد ایشان مرادف اشماعیلیان شده است. آنگاه این واژه فراگیر ایشان گشته هر چند اشماعیلیان نیز عرب یعنی قبایلی بیاناگرد بوده اند» (ص ۲۹). که مرجع «ایشان» دوم و سوم مشخص نیست.

این بررسی تنها پنجاه صفحه نخست کتاب را دربرمی گیرد و این تازه آغاز کتاب جوادعلی است و هنوز دامنه بحث به جاهای فنی و تخصصی نرسیده است. شاید فرصت آن دست دهد که در آینده نگاه دیگری به بخشهای پیچیده تر کتاب افکنده شود.

## حاشیه:

۴) در کتاب *Ancient Times* که برای دانش آموزان دبیرستان نوشت. ده سال بعد متن ویراسته و افزوده شده همین کتاب را به نام *The Conquest of Civilization* چاپ کرد. پیش از مرگ نیز بار دیگر این کتاب را ویراست و بر آن افزود. متن اخیر در سال ۱۹۳۸ م - سه سال پس از مرگ برستد - به چاپ رسید. ۵) در *المسالک والممالک اصطخری* (قاهره ۱۹۶۱) و *صورة الارض ابن حوقل* (لیدن، ۱۹۳۸) «البحیره الميته» نامیده شده است. در مختصر کتاب البلدان ابن الفقیه (لیدن ۱۸۸۵) و *معجم البلدان* یاقوت (چاپ وستفلد ۱۹۶۵، افسنت اسدی، تهران) و *احسن التقاسیم مقدسی* (لیدن ۱۹۰۶ م) نامهای «البحیره المنتنه»، «بحیره زغر» و «البحیره المقلوبه» را می توان یافت. در سفرنامه ناصر خسرو (به کوشش نادر وزین بور، ۱۳۶۲ ش) دریای لوط و به نقل از کسی (از مردمان شهر طبریه؟) «دریای تلخ» (شور؟) خوانده شده است.

۶) برای کاربردهای نخست برخی از این نامها نگاه کنید به *الموسوعة الفلسطينية*، ذیل «البحر المیت».